ZENDEGI-SALAM
ضمیمه روزنامه خراسان
زندگی سلام
•پنج شنبه•۲۵ بهمن ۱۳۹۷•شماره ۱۲۶۰

## حدیث روز

حضرت علی(ع): هر که طبابت می کند باید از خدا بترسد و خیرخواه باشد و سعی خود را به کار برد.
**دعائم الاسلام**

ذکر روز پنج شنبه
**صد مرتبه «لا اله الا ا... الملک الحق المبین»**
ذکر روز جمعه
**صد مرتبه «اللهم صل علی محمد و آل محمد»**

## در محضر بزرگان

### اهمیت دادن به اعداد

استاد فاطمی نیا می فرمایند: وقتی در آیات و روایات عدد مطرح می شود، گاهی این عدد موضوعیت دارد و نفس عدد مقصود است و گاهی عدد موضوعیت ندارد و صرفا برای بیان کثرت استفاده می شود... اگر کسی از ما از دنیا رفت، این قدر ملزَم و مقید نباشیم که خرج های زائد کنیم و حتما مراسم هفتم و چهلم و... بگیریم و اگر هم کسی نتوانست شرکت کند، موجب کدورت شود! به صورت های دیگر هم می توانیم برای اموات خود کسب خیر کنیم.
**پایگاه استاد فاطمی نیا**

## ضرب المثل ملل

* مرد متملق یک دشمن مخفی است. **مجارستانی**
* سرم را بشکن ولی حقیقت را بگو. **یونانی**
* از آهسته رفتن مترس، از بی حرکتی بترس. **چینی**
* به جایی که کوزه خودت را گذاشته ای سنگ پرتاب مکن. **آفریقایی**

**برگرفته از «رهنمون»**
**تالیف غلامحسین ذوالفقاری**

## بریده کتاب

### اعتماد به نفسی که نداریم

این همه بی اعتنایی آشکار ما، خویشتن داری و نیز ضعف ما، به گردن پدر و مادرمان است... آن ها بودند که فراموش کردند به ما اعتماد به نفس بدهند. فکر می کردند خود به خود می آید. ..اما اعتماد به نفس خود به خود پدیدار نشد و امروز اهمیت زیادی برای خود قائل نیستیم.
**«گریز دلپذیر»**
**آنا گاوالدا**

## قرار مدار

## اندکی صبر

### رویای من

حامد کلانتر

آن قدر به تو مشغولم
آن قدر به تو فکر می کنم
و باز هم به تو فکر می کنم،
که شده ام مثل گرسنه ای که
کتاب را کباب می خواند...

## دنیا به روایت تصویر

**رویترز|** عبور قطار از کنار ساحل رودخانه و جنگل یخ زده، روسیه

**گاردین|** گاومیش رنگ شده در جشنواره بومی، ویتنام

**ای پی اِی|** لک لک های سفید در محاصره دسته سارها، انگلستان

## تاپخند

- کاش یه انگشت اضافه داشتم می گذاشتم شرکت صبح ها یکی جام انگشت بزنه تا من بتونم یه ساعت بیشتر بخوابم!
- گوسفندی که آرزوش بود صندلی جلوی وانت بشینه، حالا دیگه با هواپیما وارد کشور میشه!
- یکی از مجری های خانم تلویزیون عکسش رو با الناز شاکر دوست گذاشته اینستاگرام و نوشته: «کیف می کنم خانم ها می درخشن». انتظار داشته بازیگر نقش اول زن، مرد باشه یعنی؟!
- اصلا کلوچه و سوهان رو واسه این درست می کنن که بره لای دندون!

## با خانمان

### ناگهان عروسی

زهرا فرنیا |طنزپرداز

تا به حال عروسی رفتین؟ (نه پس فقط من رفتم!) من دیشب عروسی بودم و ببخشید که درباره هیچ چیزی جز عروسی نمی تونم بنویسم. چندتا نکته توی عروسی بود که نظرم رو جلب کرد.
یکی این که چرا عروسی رو باید دوماد بگیره؟ یعنی می خواد بگه خیلی خوشحاله که ازدواج کرده و حتی به خاطرش عروسی هم می گیره؟ اگه عروسی نگیره یعنی چندان هم خوشحال نیست؟ اگه خوشحاله خب آفرین، چرا باید تا سه نسل اون ورتر بفهمن خوشحاله به جز من؟ یه جوری کارت پخش کرده بودن که می شد زحمت کارت دادن رو نکشن و روی کارت بنویسن صد پشت غریبه به جز من!
حالا مهمونی گرفتین، همه فهمیدن خوشحالین، چرا باید براتون کادو بیارن؟ چرا برای خوشحالی خودتون بقیه رو ناراحت می کنین توی این وضع اقتصادی؟ راستی دقت کردین همیشه سر این که چه مبلغی برای عروسی بذارین، توی خونواده اتفاق نظر وجود نداره؟ اگه فامیل محبوب مادر باشه باید اون مبلغی رو که مادر میگه، بذارین. اگه عروسی فامیل پدر باشه، باز هم مبلغی رو که مادر میگه باید بذارین. اما کاش یه فرمولی براش وجود داشت. مثلا درصد نزدیکی ضربدر درصد علاقه ضربدر تورم تعیین شده امسال، منهای مبلغی که اونا برای عروسی بچه هاتون نذاشتن. اصلا این هیچی، چرا خونواده عروس خلعتی میدن به خونواده داماد؟ عروس به خواهرها و برادرها و مادر دوماد باید یه کادویی مثل لباس یا پارچه بده. می خوام بدونم تئوری پشتش چیه؟ مثلا باج میدن که تورو خدا با دختر ما مهربون باشین؟ یا مرسی که دختر ما رو گرفتین و خانواده ای را از نگرانی درآوردید؟
همه اینا رو همین طور که توی عروسی بودم، فهمیدم. عروسی ای که دعوت نشده بودم. بله رفتم. روی این حساب که دعوت نکردنم غلط املایی و لپی باشه. آخه کی دخترخاله اش رو برای عروسی دعوت نمی کنه؟ و با ورود داماد به سالن فهمیدم چه جور آدمی دخترخاله اش رو برای عروسی دعوت نمی کنه. آدمی که رفته باشه با خواستگار سمج دخترخاله اش ازدواج کرده باشه. یعنی هر بیست باری که اومد خواستگاری من ادا بود؟ حالا درسته من ازش خوشم نمیاد ولی قرار نبود با دخترخاله ام که تو یکی از خواستگاری هام اتفاقی خونه مون بوده ازدواج کنه! یعنی من نشد، بعدی؟ حالا چرا من رو با این سطح درک و شعور دعوت نکردن؟ واقعا فکر می کنن من به همچین چیزهای پیش پاافتاده ای واکنش نشون میدم؟ (البته اگه پا گذاشتن روی دامن عروس و کله معلق زدنش واکنش حساب بشه)!

## فتوشعر انتظار

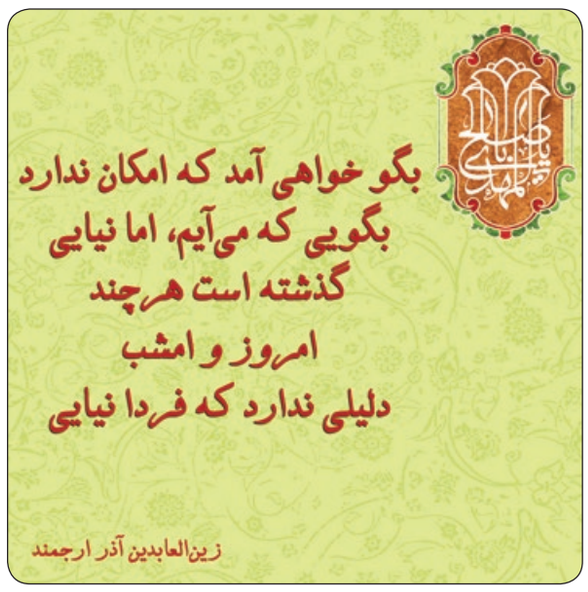


## دور دنیا

### فرش جادویی

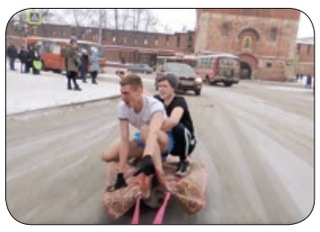

**اسپوتنیک**- در کمتر از ۲۴ ساعت از زمان انتشار ویدئویی که نشان می دهد پسر جوانی در شهر «نیژنی نووگورود» روسیه، با بستن فرش جادویی به یک خودرو می تواند در خیابان ها تردد کند، تقریبا ۲۵ هزار کاربر از آن دیدن کردند. این ابتکار عمل وی با استقبال دیگر شهروندان رو به رو شده است. البته پس از انتشار این ویدئو، این جوان ۲۴ ساله به جرم اخلال در قوانین راهنمایی و رانندگی به پرداخت هزار روبل توسط پلیس محکوم شد.

### زندان پنج ستاره خانوادگی

**بیزینس اینسایدر**- زندان «آرانجوئز» در جنوب مادرید واقع در اسپانیا، یک زندان پنج ستاره است که در آن شرایطی فراهم شده است که زندانیان در کنار دیگر اعضای خانواده شان زندگی کنند. در این زندان مهد کودک و فضای سبز و محل بازی برای بچه ها هم وجود دارد. هدف این است که کودکان تا جایی که امکان دارد متوجه زندانی بودن پدر یا مادر خود نشوند و تا حدی سختی جدایی را برای این کودکان کمتر کند. کودکان فقط تا سه سالگی می توانند در آن زندگی کنند و بعد از آن به بستگان نزدیک یا مرکز خدمات اجتماعی تحویل داده می شوند و زندانی به سلول های معمولی بازگردانده می شود.

## مارپیچ (سختی ۶۰٪)

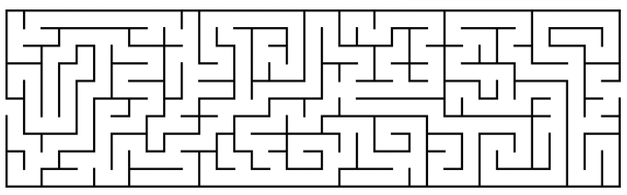

## تفأل

**یار دلدار من ار قلب بدین سان شکند**
**ببرد زود به جانداری خود پادشهش**
**جان به شکرانه کنم صرف گر آن دانه در**
**صدف سینه حافظ بود آرامگهش**

## کله چغوکی

### وقتی هوای آق کمال را دارند

آق کمال |همه کاره و هیچ کاره

خانه آقام بودم، پدر و مادر عیال هم بودن. خانم دکتر گفت: «کمال جان شما که تو روزنامه رفت و آمد داری، چه خبر از قیمت بنزین؟» گفتُم: «والا مو چیزی نشنیدُم، اونایی که به وزارت نفت و هیئت دولت و مجلس بروبیا درن باید بگن چی خبر!» آقام گفت: «ما که مِدنِم قراره گیرون و سهمیه بندی بشه، نمدنُم چرا ای قد لفتش مِدن، قالشه بکنن بره!» آقای دکتر گفت: «ولی خوبیش اینه که به هر قیمتی زود عادت می کنیم. کی فکرش رو می کردیه روز گوشت بشه کیلویی ۱۰۰ تومن و خیار بشه ۱۰ تومن؟» مادرُم گفت: «فدای سرتان، میوه بفرمایین. حرفای خوب خوب بزنِم!» آمدُم بحث ره عوض کنُم و مثلا خیر سرُم شوخی کنُم که جو عوض بشه، گفتُم: «حالا مگه چی مِشه که گوشت و خیار و کاهو و برنج و رب و پنیر نخورِم؟ نون خالی مخورِم با سبوس، خیلی هم مقوی و مقبول!» نفهمیدُم چی شد که همه ساکت رفتن. تویَگ جو سنگینی شام خوردم و پدر و مادر عیال رَم ور داشتِم رفتِم خانه.
فردا ظهرش رفتُم خانه، دیدُم یَگ بسته بزرگ پشت دره. عیال ره صدا زدُم که اینا چیه؟ اویَم نمدنست. با احتیاط در کیسه ره وا کردُم دیدم یَگ کیسه برنج، دو تا مرغ، چند تا قوطی رب و پنیر، یَگ پلاستیک گوشت چرخ کرده، چندتا خیار، گرجه و سیب زمینی، کاهو و موز و پرتقال، با یَگ پلاستیک خُردو کنار هم گذاشتن. کف کرده بودِم که اینا چیه. عیال رفت پایین از آقاش بپرسه. چند دقیقه بعد آمد بالا و حالش دگرگون بود. نگران شدُم، پرسیدُم چی کاره؟ بغض کرد و گفت: «دیشب که اون حرف روزدی، بابات و بابام فکر کردن اوضاع مالی مون خیلی خرابه، صبح با هم رفتن برامون خرید کردن و گذاشتن پشت در.» اِنا حالا خوب رفت! یعنی مو فدای ای ننه باباها برُم که ای جور هوای بچه هاشانه دِرن ای روزا. گفتُم: «دست شان درد نکنه... حالا ای پلاستیکه چیه؟» کاملیا خانم گفت: «اینم سبوسه، گفتی نون با سبوس دوست داری! امان از دست این شوخی های خنکت که این جوری میشه!» بیا، آخرشم تقصیر ما رفت. ایَم از ای.

## مسابقه این کیه؟

### مسابقه و برنده و... همه یک جا!

سلام. این هفته با یک چهره موسیقایی در خدمت تون هستیم که حتما تا حالا یکی از آثار ایشون رو شنیدین! بیشتر از این راهنمایی نمی کنیم، تشخیص بدین این کاریکاتور به هم ریخته کیه و اسمش رو با نام خودتون و کلمه «این کیه» تا شنبه شب برای ما به شماره ۲۰۰۰۹۹۹ پیامک کنید.
جواب رو هفته بعد همین جا خواهید دید و کاریکاتور برنده رو پنج شنبه هفته بعد چاپ می کنیم. کاریکاتور آقای مسعود فراستی، منتقد سینما رو که چهره مسابقه هفته پیش ما بودن هم امروز این جا می ذاریم. عکس و کاریکاتوری رو هم که می بینید آقای محمدحسین زارع، پسر برنده مسابقه پیش، آقای مجتبی زارع از درمیان خراسان جنوبی هستن که دوباره بهشون تبریک میگیم.

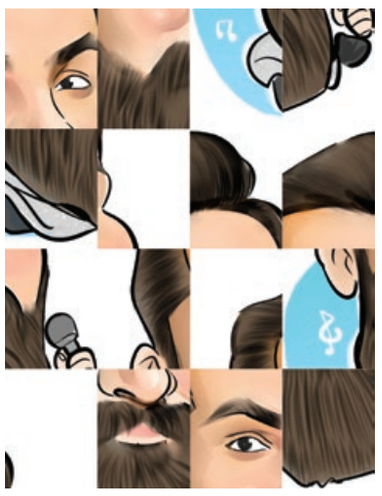

## ما و شما

* مطلب مجله های قدیمی جالب بود. ولی ای کاش به مجله های دیگه هم می پرداختین، مثل زن روز، اطلاعات هفتگی و....
* خانم عاطفه زارعیان ۲۷ بهمن تولدت مبارک. برایت آرزوی خوشبختی می کنیم.
**پدر و مادرت، برادرت امیرعلی و حسین همسرت**
* آق کمال؛ باران آمد ولی آن مرد در باران نیامد، چرا؟!
**آق کمال**: بری که اسبش پنچل کرده لابد!
* خدا! به خاطر بارش برف سپاس گزارم.
* ۲۵ بهمن تولدت رو تبریک می گم داداش گلم سید سجاد خدادادی. ان شاءا... موفق و سلامت باشی. **خواهرت لیلی**
* تنهایی من رو بزرگ کرده، اون قدر که تو زندگی کسی جا نمی شم.... **مسعود مجنونپور**

## پرونده های مجهول (پنج شنبه ها)

### دریاچه مرموزی که کشتی و هواپیما می بلعد

فاطمه قاسمی |مترجم

در دریاچه «میشیگان» آمریکا مثلثی مانند مثلث اسرارآمیز برمودا وجود دارد که تاکنون هواپیماها و کشتی های متعددی را به کام خود کشیده و باعث رویدادهای عجیب و غیرمعمول برای ساکنان اطراف آن منطقه شده است. در تمامی این موارد هیچ گزارشی از بدی آب و هوا از طرف خلبان هواپیما یا کاپیتان کشتی گزارش نشده و فقط ناپدید شدن ناگهانی آن ها، این نقطه را به مکانی مرگ بار و رمزآلود تبدیل کرده است. عجیب تر این که تاکنون هیچ جسدی نیز در این منطقه پیدا نشده است! اولین بار در سال ۱۹۸۱ ناپدید شدن کشتی کوچکی به نام «توماس هیوم» به همراه هفت خدمه آن گزارش شد و هیچ ردی از آن پیدا نشد.

اما عجیب ترین مورد این دریاچه داستان دیگری دارد. در فوریه سال ۱۹۷۸ پسری ۱۹ ساله به نام «استیون کوباکی» برای اسکی به دریاچه یخ زده می رود اما تا آخر روز هیچ خبری از او نمی شود. پدر و مادر نگرانش از پلیس کمک می خواهند. گروه جست وجوی پلیس به همه آن اطراف سر می زند و جز چوب اسکی هیچ اثری از استیون پیدا نمی کند. با اصرار پدرش چند روز بعد دوباره گروهی به همان محل اعزام می شود و در کمال ناباوری این بار کوله پشتی او را درست در محل پیدا شدن چوب اسکی و جایی که قبلا پلیس به دقت آن جا را گشته بود، پیدا می کنند و از همه عجیب تر این که این بار حتی رد اسکی او را هم می یابند و وقتی آن را دنبال می کنند به لبه دریاچه میشیگان می رسند، آن هم دریاچه یخ زده و غیرقابل نفوذ. به نظر می رسید استیون دود شده و در هوا ناپدید شده است!
این جست و جو یک هفته طول می کشد اما تلاش ها برای پیدا کردن استیون بی نتیجه می ماند. تا این که در ۵ می ۱۹۷۹ درست ۱۵ ماه بعد در خانه خانواده «کوباکی» زده شد. پدر در را باز کرد و با صحنه باورنکردنی روبه رو شد. استیون لباس عجیبی با یک جلیقه خاص به تن داشت که لباس های خودش

منبع: coolinterestingstuff

نبود. او خورجینی کوچک به همراه چند نقشه عجیب و ناخوانا در دست داشت. هرچه از او سوال شد که چه اتفاقی برایش افتاده است چیزی به یاد نیاورد و فقط ماجرای بیدار شدنش در جای غریبی را تکرار می کرد. پلیس او را در ۴۰ مایلی خانه اش و ۷۰۰ مایلی دریاچه میشیگان، در منطقه ای به نام «پیتسفیلد» و در شرایطی عجیب پیدا کرده و به خانه بازگردانده بود. رسانه ها بر سر گرفتن اطلاعات بیشتر درباره مدت غیبتش با هم رقابت می کردند اما متاسفانه او هیچ جوابی برای آن ها نداشت و تمایلی هم برای مصاحبه نشان نداد و تا این لحظه این راز همچنان سرپوشیده باقی مانده است. در سال ۱۹۸۳ او استاد زبان شناسی و دکتر روان شناسی بالینی شد و هنوز هم دلیل آن اتفاقات عجیب را اعلام نکرده است.